

اسلوب‌های تأکید در زبان قرآن

دکتر مینا جیگاره*

چکیده

در هر زبان و گویشی اسلوب‌های خاصی در برابر متکلم و نویسنده قرار دارد که به وسیله آن‌ها می‌تواند کلام خود را با تأکید به مخاطب برساند. از جمله آن زبان‌ها بلکه بالاترین آن‌ها زبان قرآن، زبان عربی است که اسلوب‌های فراوانی از تأکید را در خود جای می‌دهد، که در مجموع می‌توان آن‌ها را در ذیل تقسیم‌بندی تأکید در اسناد، مسند و مسندالیه مورد بررسی قرار داد. در این مقاله به‌طور مختصر از برخی شیوه‌های تأکید در زبان قرآن سخن به میان می‌رود و به یقین موارد تأکید کلام در زبان عربی بیش از این‌ها می‌باشد.

کلید واژه‌ها: اسلوب تأکید، زبان عربی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

هر زبانی را روش‌ها و اسلوب‌های گوناگونی برای تأکید^۱ در کلام می‌باشد و زبان قرآن که خود از برترین بلکه بالاترین زبان‌هاست از این قاعده مستثنی نیست.

اسلوب تأکید در زبان عربی نه تنها شامل تأکید مصطلح یعنی تأکید لفظی و معنوی می‌باشد، بلکه دامنه آن گاه تا حروف نیز کشیده می‌شود که خود مبحث ویژه‌ای را در باب زبان‌شناسی به خود اختصاص می‌دهد.^۲

در این وجیزه بر آن شدیم که برخی از روش‌های تأکید در زبان قرآن را از جایگاه بلاغت بررسی نماییم، که خود شامل مباحث تأکید در اسناد، مسند و مسندالیه می‌باشد.^۳ امید آن که مورد قبول واقع شود.

در پایان تذکر دو مطلب الزامی است: اول آن که اسلوب‌های بیان شده در این مقاله تنها گوشه‌ای از روش‌های تأکید در زبان عربی است در حالی که به یقین دامنه آن گستره بیشتری را فرا می‌گیرد و دوم آن که برخی از این موارد از نظر نویسنده دارای معنای تأکیدی می‌باشد هر چند در کتاب‌های ارزشمند بلاغت به تأکیدی بودن آن‌ها اشاره‌ای نشده است.

الف) تأکید در اسناد

۱- آوردن - إن و أن بر سر جمله اسمیه و فعلیه؛ مانند: آیه شریفه: (ان كثيراً من الناس عن آیاتنا لغافلون)^۴ و (الم تر ان الله انزل من السماء ماء)^۵

صاحب البرهان از قول عبدالقاهر در «دلایل الاعجاز» می‌فرماید: إن در تأکید، بسیار قوی‌تر از لام است و بیشتر در جواب واقع می‌شود.^۱ و نیز مانند کلام امیرالمؤمنین (فان جارالله آمن و عدوه خائف).^۲

۱. تأکید که هم ریشه در افعال مهموز دارد «أكد» و هم در افعال مثال «وكد» به معنای محکم کردن و استوار نمودن است. / فرهنگ فارسی / ج ۱، لسان العرب / ۱ و ۱۵ المعجم الوسيط / ۱ و ۲- معجم مقاییس اللغة / ۱ و ۶.

۲. کما این که از باب مثال «ص» مؤکدتر از «س» و «ط» دارای بار تأکیدی بیشتری از «ت» دانسته شده

۳. که دو گونه تأکید مصطلح خود به نوعی زیر مجموعه این نوع تأکیدات قرار می‌گیرند.

۴. یونس (۱۰): ۹۲

۵. حج (۲۲): ۶۳

۲- آوردن جمله به صورت اسمیه، مانند آیه کریمه (الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا

المتقین)^۲ و مانند کلام امیرالمؤمنین: (کل شیء خاشع له)^۴. علمای بلاغت در این زمینه می گویند: خطاب کردن با جمله اسمیه، تأکیدش بیشتر از خطاب با جمله فعلیه می باشد، پس اگر هدف متکلم خیردادن صرف باشد، آوردن جمله فعلیه کافی است ولی اگر مراد تأکید آن هم باشد یکی از راه های تأکید، آوردن جمله به صورت اسمیه خواهد بود.^۵

۳- آوردن ألا و أما استفتاحیه؛ مانند: کلام الهی: (الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون).^۶
(وقالوا انؤمن کما امن السفهاء...) که زمخشری در ذیل این آیه شریفه در تفسیر خود می گوید: الا مرکب از همزه استفهام و حرف نفی است برای آن که به جمله مابعد خود تأکید بخشیده و مخاطب را متنبه و متوجه به سوی آن کند. همین طور «اما».^۸
و مانند قول امیرالمؤمنین: (اما والله ما اتیکم اختیاراً...)^۹

۴- آوردن «اما» شرطیه تفصیلیه؛ مانند آیه شریفه: (فأما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم و اما الذین کفروا فیقولون)^{۱۰} که زمخشری در ذیل آیه می گوید: و «اما» حرفی است که معنای شرط دارد و به همین جهت با فاء جواب همراه است و فایده آن در کلام، تأکید مطلب است...^{۱۱} و مانند کلام امیرالمؤمنین: (و اما المارقه فقد دوخت اما شیطان الروهه فقد کفیته).^{۱۲}

۱. البرهان / ۲ / ۴۲۰

۲. خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه

۳. زخرف (۴۳): ۶۷

۴. خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه

۵. جواهر البلاغه / پاورقی ص ۶۲ - شرح مختصر المعانی / ص ۱۳۳ - البرهان / ۲ / ۴۰۶

۶. یونس (۱۰): ۶۲

۷. بقره (۲): ۱۳

۸. تفسیر کشاف / ۶۲/۱ و پاورقی ص ۶۲ - البرهان / ۲ / ۴۳۰

۹. خطبه ۷۱ نهج البلاغه

۱۰. بقره (۲): ۲۶

۱۱. تفسیر کشاف / ۱۱۷/۱ و نیز معنی اللیب / ص ۸۲ - جواهر البلاغه / ص ۶۳ - قصه الاعراب / ۹۲/۳ النحو الوافی / ۴/۴۷۱ - البرهان / ۲/۴۳۰ و ۴/۲۶۹

۱۲. خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه

۵- طولانی کردن فاصله میان مبتدا و خبر؛ مانند آیه کریمه: (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فأحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابه و تصریف الرياح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون)^۱ آنچه به نظر می‌رسد این است که یکی از دلایل مهم ایجاد فاصله میان اسم و خبر ان (و نیز مقدم کردن خبر)، تاکید بر اهمیت مطالب میان این دو می‌باشد (هرچند می‌توان این نوع را در تأکید مسند نیز داخل کرد).

۶- تکرار عبارت یا کلمه با عبارت و کلمه دیگر: مانند آیه کریمه: «یریدالله بکم السیر و لایرید بکم العسر»^۲ که خواستن یسر همان نخواستن عسر است. و مانند: (فاستمعوا له و أنصتوا)^۳ که گوش دادن مستلزم سکوت کردن است و مانند: (أصلح و لاتتبع سبیل المفسدین)^۴ و مانند آیه شریفه (یکتوبن الکتاب بأیدیهم...)^۵ که زمخشری در ذیل این آیه شریفه می‌گوید: (بأیدیهم) [که خود نوعی اطناب در کلام است] تأکیدی است برای یکتوبن الکتاب.^۶ (زیرا نوشتن به‌طور معمول جز با دست امکان ندارد).

۷- آوردن - لام ابتداء؛^۷ (که چون بر سر خبر ان درآید مزحلقة نامیده می‌شود)، مانند کلام الهی: (لأنتم أشد رهبة...) و (و لذكر الله اکبر)^۸، که واضح است آوردن این لام جز برای تاکید اهمیت مطلبی که مدخول لام می‌باشد، نخواهد بود.

۸- آوردن لام جحد؛ مانند آیه شریفه: (و ما کان المؤمنین لینفروا کافه...) ^۹ که زمخشری در ذیل این آیه می‌گوید: لام برای تاکید نفی است،^{۱۰} و زرکشی صاحب البرهان در ذیل آیه: (و ما کان الله لیعذبهم...) ^{۱۱} می‌گوید: این لام برای تاکید نفی

۴. بقره (۲): ۱۶۳

۵. بقره (۲): ۱۸۵

۶. اعراف (۷): ۲۰۴

۷. اعراف (۷): ۱۴۲

۸. بقره (۲): ۷۹

۹. الکشاف/۱/ ۱۵۷

۱۰. البرهان/۲/ ۴۲۳- جواهر البلاغه/ ص ۶۳- قصه الاعراب / ۲۶۲/۳- شرح مختصر المعانی / ۳۹

۱۱. حشر (۵۹): ۴۵

۱۲. عنکبوت (۲۹): ۱۲۲

۱۳. توبه (۹): ۱۲۲

۱۴. تفسیر کشاف / ۳۲۲/۲

۱۵. انفال (۸): ۳۳

است، همان‌طور که باء بر سر خبر لیس برای تاکید می‌آید. و اگر گفتیم این لام برای تاکید است بدین جهت است که چون کسی بگوید: (ما کنت اضربک) و لام را در کلام نیاورد، بدین معناست که امکان ضرب وجود دارد؛ اما چون بگوید (ما کنت لأضربک) آمدن لام، معنا را بدین صورت در می‌آورد که گویی از اصل، ضرب و زدنی نبوده (و نخواهد بود).^۱

۹- زیاد کردن بنای کلمه [همان‌گونه که علمای نحو و بلاغت اتفاق دارند بر این که، زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی]؛ زرکشی در این مورد، ذیل آیه شریفه: (فأخذناهم أخذ عزيز مقتدر)^۲ می‌فرماید: اگر چنانچه خداوند به جای مقتدر، کلمه قادر را می‌فرمود، هرگز این کلمه نمی‌توانست آن معنایی را که مقتدر افاده می‌کند، به مخاطب القاء کند، زیرا مقتدر بر قدرتمندی اطلاق می‌گردد که هیچ موجودی از تحت سلطه اقتدار او خارج نیست. و نیز ایشان معتقد است که لفظ شریف: (و اصطبر) در سوره قمر،^۳ بسیار بلیغ‌تر از «اصبر» می‌باشد. کما این که زیاد کردن تشدید، کلام را بلیغ‌تر از نیاوردن آن و مؤکدتر می‌کند، مانند آیه کریمه: (فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا)^۴ که غفار یقیناً نسبت به غافر مفید تاکید است.^۵ و مانند آیات شریفه: (یقتلون ابناءکم و یتسحیون نساءکم...) و (قطعناهم اثنتی عشره أسباطا امما).^۶

۱۰- آوردن تاکید لفظی یا معنوی که همان‌طور که اشاره شد خود از اسالیب مهم تاکید در مباحث نحو می‌باشد، مانند آیات شریفه: (و ما ادراک ما یوم الدین ثم ما ادراک...) و (ان الامر کله لله).^۹

۱۱- آوردن قسم در کلام؛ که برای تاکید خبر از آن استفاده می‌شود. زرکشی از قول استاد ابوالقاسم قشیری نقل می‌کند: «خداوند متعال قسم را برای اكمال حجت و تاکید آن ذکر می‌فرماید و این بدین خاطر است که شهادت و قسم دو روش برای اثبات یک حکم است و خداوند هر دو آن‌ها را در قرآن شریفش استفاده فرموده تا حجتی برای کسی باقی نماند.^{۱۰} مانند: آیات شریفه: (فو ربک لئنسألنهم اجمعین).^۱ (والسما و ما بناها و الأرض و ما طحاها...)^۲

۷. البرهان / ۹۸/۳

۸. قمر (۵۴): ۴۲

۹. قمر (۵۴): ۲۷

۱. نوح (۷۱): ۱۰

۲. البرهان / ج ۳/ ص ۳۸

۳. اعراف (۷): ۱۴۱

۴. اعراف (۷): ۱۶ / آن‌طور که از برخی مثال‌ها به نظر می‌رسد این بخش در قسم تاکید مستند نیز قابل بحث و بررسی است.

۵. انفطار (۸۲): ۱۸ و ۱۷ / که می‌شود میان دو جمله مؤکد و مؤکد ثم را فاصله انداخت. البرهان / ج / ۴۰۲/۲

۶. آل عمران (۳): ۱۵۴

۷. البرهان / ۴۶/۳

- ۱۲- آوردن لام موطنه؛ که در جواب قسم و بر سر ادات شرط وارد می‌شود تا اعلام کند که جواب قسم در انتظار است،^۳ که خود متضمن نوعی تاکید است، مانند آیه شریفه: (و لئن سألتهم من خلق السموات و الأرض ليقولن الله).^۴
- ۱۳- آوردن لام جواب قسم؛ که در جواب قسم مذکور و یا محذوف می‌آید و مانند خود قسم، متضمن تاکید است، به‌ویژه آن‌گاه که با «قد» و نون تاکید همراه گردد که تاکید دوچندانی را به مخاطب القاء می‌کند، مانند آیه شریفه: (و لقد ذرأنا الجنة كثيرا من الجن و الانس)^۵ و (لئن اتیتنا صالحا لنكونن من الشاکرین).^۶ و مانند کلام امیر(ع): (لقد رأیت أصحاب محمد فما أری أحدا یشبههم منکم).^۷
- ۱۴- آوردن حال ثابته که متضمن تاکید مضمون جمله ماقبل خود می‌باشد، مانند عبارت: (خلیل أبوک رحیما) که رحیما حال است برای أب که به‌طور غالب ملازم رحمت است. بنابراین معنای ضمنی جمله که «ابوک خلیل» است از معنای حال که «رحمت» است جدا نمی‌باشد و یا مانند (زید أخوک عطوفا).^۸
- ۱۵- آوردن همزه‌ای که برای انکار ابطالی است بر سر نفی، که عباراتی مانند «ألیس» را ایجاد می‌کند و چون این همزه، نفی مابعد خود را می‌کند، اگر مابعدش منفی باشد إفاده ثبوت خواهد کرد که خود نوعی تاکید را به همراه دارد، مانند آیه شریفه: (ألیس الله بکاف عبده)^۹ و (ألم نشرح لک صدرک).^{۱۰} که به جهت مثبت بودن معنای فعل است که کلمه شریفه (وضعنا) به آن عطف شده^{۱۱} و مانند: (ألم يجعل کیدهم فی تضلیل).^{۱۲} که عبارت شریفه: (و أرسل علیهم) بر آن معطوف گشته.

۸ حجر (۱۵): ۹۲

۹. شمس (۹۱): ۵ و ۶

۱۰. البرهان / ج ۳ / ص ۵۱

۱۱. لقمان (۳۱): ۲۵

۱. اعراف (۷): ۱۸۹

۲. اعراف (۷): ۱۷۹

۳. خطبه ۹۷ نهج البلاغه

۴. که شرط آمدن این حال این است که جمله ماقبل اسمیه و هر دو جزء آن معرفه و جامد باشد. / شرح ابن عقیل / ج ۱ / ص ۶۵۴ - النحو الوافی / ۲ / ۳۴۱

۵. زمر (۳۹): ۳۶

۶. انشراح (۹۴): ۱ / مغنی اللیب / ۲۵ - البرهان / ۳ / ۹۶

۷. فیل (۱۰۵): ۲

۸. مریم (۱۹): ۷۹

۱۶- آوردن «کلا» بر سر عبارت؛ که از آن به خوبی نوعی رد با شدت که مفید تاکید است فهمیده می‌شود، مانند کلام الهی: (کلا سنکتب مايقول و نمدمن العذاب مدا)^۱ و (کلا لاوزر الی ربک یومئذ المستقر)^۲ و آن‌طور که صاحب معنی از قول ثعلبی نقل می‌کند، وی معتقد است که کلا مرکب از کاف تشبیه و لا نافیة است و لام آن به خاطر تقویت معنا و دفع توهم معنای دو کلمه، مشدد شده است، هرچند در نزد علمای دیگر صرفاً برای ردع و زجر می‌باشد، و برخی آن را به معنای «حقاً» و برخی به معنای الا استفتاحیه می‌دانند، که به هر صورت نوعی معنای تاکید در آن نهفته است.^۳

۱۷- آوردن حروف زائد، که شامل «ان، آن، لا، ما، من، باء و لام می‌شود». ابن خباز می‌گوید: ابن سراج معتقد است که در کلام عرب، حرف زائدی نمی‌آید مگر به خاطر تاکید.^۵

برای مثال می‌توان از آیه شریفه ذیل بهره جست (فبما رحمه من الله لنت لهم)،^۶ (لیس کمثله شیء)^۷ و لقد مکناهم ان مکننا کم فیه)^۸ (و لما أن جاءت رسلنا لوطا سیء بهم)،^۹ و (اما ینزغنک)،^{۱۰} (أیا ما تدعوا)^{۱۱} و...

صاحب برهان می‌گوید: این که حروف زائد را زائد می‌نامند از این جهت است که اصل معنا بدون آن حاصل می‌شود، اما همراه آن افاده تاکید می‌کند. و واضح حکیم چیزی را جز برای فائده وضع نمی‌کند^{۱۲} و نیز می‌گوید: برخی اطلاق عبارت «زیادت» را در مورد قرآن منکر می‌شوند و به جای آن تاکید و گاه «صله» را استعمال می‌کنند.^{۱۳}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. قیامت (۷۵): ۱۱

۲. مغنی اللیب / ص ۲۴۹ و ۲۵۰

۳. مغنی اللیب / ص ۲۴۹ و ۲۵۰

۴. انحو الوافی / ۱ / ۵۳۵

۵. البرهان / ۳ / ۸۱

۶. آل عمران (۳): ۱۵۹- در زیادت ما

۷. شوری (۴۲): ۷- در زیادت کاف

۸. احقاف (۴۶): ۲۶- در زیادت ان

۹. عنکبوت (۲۹): ۲۳- در زیادت ان

۱۰. اعراف (۷): ۲۰۰ در زیادت «ما» / البرهان / ۲ / ۴۲۹

۱۱. اسراء (۱۷): ۱۱۰- در زیادت ما

۱. البرهان / ۳ / ۸۲

۲. البرهان / ۳ / ۷۹

۱۸- آوردن ضمیرشان و قصه؛^۱ که پیش از یک جمله آورده می‌شود تا دلالت بر عظمت و اهمیت آن جمله کند و در واقع آن جمله، مفسر آن ضمیر می‌گردد، مانند قول خداوند: (اننی انا ال

له لا اله الا أنا)^۲ (قل هو الله احد).^۳

۱۹- آوردن حرف «لکن»؛ که برای تاکید همراه با استدراک می‌آید؛^۴ مانند قول خداوند سبحان: (و لو اریکهم کثیرا لفشلتهم و لتنازعتهم فی الامر و لکن الله سلم).^۵

۲۰- آوردن ضمیر فصل؛ که از مؤکدات جمله است و سیویه آن را مفید تاکید می‌داند و در مانند آیه شریفه: (ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا...)،^۶ (أنا) را موجب زیادت تاکید می‌داند،^۷ و مانند آیه شریفه: (وجعلنا ذریته هم الباقین)،^۸ (انهم هم الفائزون).^۹ و صاحب شرح مختصر المعانی می‌فرماید: معنای تاکیدی ضمیر فصل به‌طور واضح درجایی مشخص می‌شود که خبر با صفت به هیچ وجه مشتبه نمی‌گردد.^{۱۰}

ب) تاکید مسند:

۱- آوردن حرف قد بر سر فعل ماضی؛ مانند آیه شریفه: (و من یتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم)^{۱۱} که صاحب البرهان آن را حرف تحقیق و دارای معنای تاکید می‌داند و به قول زمخشری اشاره کرده می‌فرماید: معنای آیه این است که هدایت لامحاله و به یقین حاصل خواهد شد.^۱

۳. البرهان / ۲ / ۴۲۴

۴. طه (۲۰): ۱۴

۵. اخلاص (۱۱۲): ۱

۶. البرهان / ۲ / ۴۲۲

۷. انفال (۸): ۴۳

۸. انفال (۸): ۴۳

۹. البرهان / ج ۲ / ص ۴۲۳ - النحو الوافی / ۱ / ۲۲۱

۱۰. صفات (۳۷): ۷۷

۱۱. مؤمنون (۲۳): ۱۱۱

۱۲. مختصر المعانی / ص ۹۳

۱. آل عمران (۳): ۱۰۱



و جوهری از خلیل نقل می کند که «قد» بر سر فعل آورده نمی شود مگر آن که شنونده را مشتاق شنیدن آن (فعل) کند.^۲
و مانند آیه شریفه: (قد أفلح من زکاهها)^۳

۲- آوردن «قد» بر سر فعل مضارع؛^۴ که با قرینه معنای تأکید می دهد، مانند آیات شریفه: (قد نعلم انه لیحزنک)،^۵ (قد یعلم ما أنتم علیه)،^۶ که علم الهی خود قرینه ای است بر این که «قد» در این آیات کریمه نه به معنای تقلیل، که به معنای حقیقت و قطع است.

۳- آوردن «س» تنفیس بر سر فعل مضارع که با قرینه معنای تأکید می دهد؛ مانند آیات شریفه: (و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون)،^۷ (و سیری الله عملکم و رسوله)^۸ و زمخشری نیز در ذیل آیه شریفه: (و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنین) و (سیری الله عملکم و رسوله) می فرماید: به قرینه رؤیت الهی، «س» نه به معنای آینده که معنای تأکید و حقیقت را می رساند. زرکشی در کتاب خود از قول سیبویه می فرماید: معنای «س» در این آیه کریمه: (فسیکفیکهم الله)^۹ آن است که این امر لامحاله واقع می شود، اگرچه مدتی کوتاه به تأخیر بیفتد.^{۱۰}

و زمخشری نیز در ذیل آیه شریفه: (اولئک سیرحهم الله)^{۱۱} می فرماید: سین افاده وجود حتمی رحمت را می کند که مؤکد وعده است، کما این که در مثل: (سأنتقم منک یوماً)، سین مفید تأکید و عید است.^{۱۲}

۴- زیاد کردن حروف مسند، که پیش از این در باب زیادت حروف در بخش اسناد توضیح داده شد؛ مانند (.... ملحنین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلاً).^۱

۲. البرهان / ۲ / ۴۳۱

۳. البرهان / ۲ / ۴۳۱

۴. شمس (۹۱): ۹

۵. البرهان / ۲ / ۴۳۲

۶. انعام (۶): ۳۳

۷. نور (۲۴): ۶۴

۸. توبه (۹): ۱۰۵

۹. توبه (۲): ۹۴

۱۰. بقره (۲): ۱۳۸

۱۱. البرهان ج ۲ / ص ۴۲۳

۱۲. توبه (۹): ۷۱

۱. الکشاف / ج ۲ / ۲۸۹ - مغنی اللیب / ۸۷۰

- ۵- نون تأکید خفیفه و ثقیله؛ که به منزله دو یا سه بار ذکر کردن فعل است،^۲ مانند آیات شریفه: (لنسفعا بالناصیه)،^۳ (ثم جاء کم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه).^۴ و مانند کلام امیرالمؤمنین: (و ایم الله لأفرطن لهم حوضا أنا ماتحه).^۵
- ۶- آوردن «لن» بر سر فعل برای تأکید نفی؛ که در برابر ان در تأکید اثبات می‌باشد. پس چون کسی بگوید: (لا أبرح) و بخواهد آن را مؤکد کند می‌گوید: (لن أبرح).^۶ زمخشری می‌گوید: لن، برخلاف «لا» دلالت بر استغراق در زمان آینده می‌کند.^۷ مثال برای «لن»: (لن یخلقوا ذبابا)،^۸ (لن ترانی)،^۹ (فلن اکلم الیوم انسیا).^{۱۰}
- ملاحظه: لازم به ذکر است که معنای نفی ابد،^{۱۱} از لن استفاده نمی‌شود بلکه از دلیل خارج استفاده می‌گردد، کما این که آیه شریفه: (فلن اکلم الیوم انسیا) معنای نفی ابد نمی‌دهد و در مقابل «لا» گاهی معنای نفی ابد می‌دهد مانند: (لا تأخذہ سنه و لا نوم)،^{۱۲} و (لا یؤوده حفظهما)،^{۱۳} (و لایدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط).^{۱۴}
- ۷- آوردن مفعول مطلق تأکیدی؛ که در واقع به جای تکرار دوباره فعل است، پس در آن‌جا که گفته می‌شود: (ضربت ضربا) در واقع جمله چنین بوده: (ضربت ضربت).^{۱۵}
- و مانند آیات شریفه: (و مکروا مکرا و مکروا مکرا)،^{۱۶} (و کلم الله موسی تکلیما).^۱



۵. احزاب (۳۳): ۶۱

۶. البرهان / ۲ / ۴۳۳ و / ۴ / ۴۵۴

۷. علق (۹۶): ۱۵

۸. آل عمران (۳): ۸۱

۹. خطبه ۱۰ نهج البلاغه

۱۰. البرهان / ۲ / ۴۳۴

۱. البرهان / ۲ / ۴۳۴

۲. حج (۳۳): ۷۳

۳. اعراف (۷): ۴۳

۴. مریم (۱۹): ۲۶

۵. البرهان / ۲ / ۴۳۶

۶. بقره (۲): ۲۵۵

۷. بقره (۲): ۲۵۵

۸. اعراف (۷): ۴۰

۹. البرهان / ۲ / ۴۰۷

۱۰. نمل (۲۷): ۵۰

صاحب النحو الوافی می‌فرماید: غرض از آوردن مفعول مطلق تأکیدی، تأکید لفظی عامل پیش از خود و یا زیاد کردن قوت آن می‌باشد.^۲

۸- مفعول مطلق نوعی؛ که غرض از آن تأکید معنای عامل و نیز بیان نوع آن می‌باشد، که بیان نوع مهم‌تر است، هرچند بیان نوع بدون تأکید معنای عامل امکان ندارد.^۳

مانند آیه شریفه: (و ان الساعه لآتیه فاصفح الصفح الجمیل)^۴ و مانند قول امیر (ع): (فاتقوا الله... عبادالله تقيه ذی لب شغل التفکر قلبه).^۵

۹- مفعول مطلق عددی؛ که غرض از آوردن آن تأکید معنای عامل و نیز بیان عدد آن است،

که بیان عدد مهم‌تر می‌باشد، مانند: (زرت الآثار الرائعه ثلاث زورات)^۶

۱۰- آوردن حال ثابته‌ای که مؤکد عامل خود می‌باشد،^۷ مانند قول الهی: (فلما رآها تهتز کانهما جان ولی مدبراً)^۸ مانند: (و أرسلناک للناس رسولاً).^۹

۱۱- آوردن مسند به صورت اسم مشتق، که برخلاف فعل افاده ثبوت و دوام می‌کند؛^{۱۰} مانند آیه شریفه: (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید)،^{۱۱} (ان ابراهیم لحلیم اواه منیب)^{۱۲} و مانند کلام امیرالمؤمنین (ع): (فان جار الله آمن و عدوه خائف).^{۱۳}

۱۱. نساء (۴): ۱۶۴

۱۲. النحو الوافی / ۲ / ۱۹۶

۱۳. النحو الوافی / ۲ / ۱۹۷ - البرهان / ۲ / ۴۱۶

۱. حجر (۱۵): ۸۵

۲. خطبه ۸۳ نهج البلاغه

۳. النحو الوافی / ۲ / ۱۹۷

۴. ابن عقیل / ۱ / ۶۵۳ - البرهان / ۲ / ۴۱۶

۵. نمل (۲۷): ۱۰

۶. نساء (۴): ۷۹

۷. شرح مختصر المعانی / ۱۳۷

۸. کهف (۱۸): ۱۸

۹. هود (۱۱): ۷۵

۱۰. خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه

۱۲- محصور کردن مسند؛ که با طرق مختلف قصر (و یا حصر) انجام می‌شود و مفید تخصیص است و هر چند عده‌ای تأکید را از تخصیص جدا می‌دانند. اما چون به معنا دقت شود، یقیناً نوعی تأکید از این تخصیص احساس می‌گردد،^۱ مانند آیه شریفه: (ان أجرى الا على الله)^۲ (قل انما أنا

بشر مثلکم یوحى الی)،^۳ (ان حسابهم الا على ربی).^۴

۱۳- مقدم کردن مسندی که باید مؤخر باشد؛^۵ مانند آیه کریمه: (لله ما فی السموات و الارض)^۶ (کان حقاً علينا نصر المؤمنین)،^۷ که خود نوعی حصر و مفید تأکید است، و یا مانند آیه

شریفه (لا فیها غول)^۸ که برخلاف (لاریب فیہ)، که عدم اختصاص «لاریب» را به قرآن می‌رساند^۹ مفید این مطلب است که صرفاً خمور و شراب‌های بهشتی‌اند که در آن‌ها «غول» و سر درد مستی راه ندارد و لاغیر.^{۱۰}

۱۴- آوردن «لا» زائد بر سر فعل^{۱۱} مانند آیه شریفه: (لئلا یعلم أهل الکتاب)^{۱۲} که به معنای «یعلم» می‌باشد و سبب این زیادت تأکید است،^{۱۳} مانند آیه شریفه: (ما منعک ألا تسجد)^{۱۴} که زیادت «لا» افاده تأکید می‌کند.^{۱۵}

۱۱. النحو الوافی / ۱ / ۲۲۱

۱۲. هود (۱۱): ۲۹

۱. کهف (۱۸): ۱۱۰

۲. شعراء (۲۶): ۱۱۳

۳. شرح مختصر المعانی / ۱۶۰

۴. لقمان (۳۱): ۲۶

۵. روم (۳۰): ۴۷

۶. صافات (۳۷): ۴۷

۷. یعنی در تورات و انجیل غیر محرف نیز شکی نمی‌باشد

۸. شرح مختصر المعانی / ۱۶۰

۹. النحو الوافی / ۱ / پاورقی ص ۶۲۵

۱۰. حدید (۵۷): ۲۹

۱۱. البرهان / ۳ / ۸۹

۱۲. اعراف (۷): ۱۲

۱۳. البرهان / ۳ / ۹۰

- ۱۵- آوردن «باء» بر سر خبر لیس،^۱ مانند آیه شریفه (أليس الله بأحكم الحاكمين)،^۲ (أليس الله بكاف عبده).^۳
- ۱۶- تکرار «لا» عطف؛ که برای تأکید نفی است، مانند آیه شریفه: (لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله).^۴
- ۱۷- آوردن مصدر میمی؛ که به گفته صاحب النحو الوافی همان معنایی را افاده می کند که مصدر اصلی می کند، اما با این تفاوت که مفید قوت و تأکید معنای مصدر است.^۵

ج) تأکید مسندالیه

- ۱- آوردن ضمیر مبتدا بر سر جمله؛ که خود نوعی معنای حصر را افاده می کند؛^۶ مانند آیه شریفه: (و بالآخره هم یوقنون)^۷ که معنای آن این است: (لا یؤمن بالآخره الا هم). و یا آیه شریفه (أم اتخذوا آلهم من الارض هم ینسرون)^۸ که معنای آن این است: (لا ینشر الا هم).^۹
- ۲- آوردن «ها» تنبیه در نداء: مانند «یا ایها» که به قول سیبویه و زمخشری الف و هاءئی که «ای» را احاطه کرده اند، برای تأکید است، گویی که «یا» را دوبار تکرار کرده اند^{۱۰} و نیز اگر «هاء» تنبیه بر سر ضمیر منفصل مرفوعی بیاید که خبرش اسم اشاره ای مطابق با آن ضمیر باشد و این «ها» بار دیگر بر سر آن اسم اشاره در آید، خود مفید تأکید و تقویت معناست،^{۱۱} مانند (ها أنتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم).^{۱۲}



۱۴. البرهان / ۳ / ۹۵
۱۵. تین (۹۵): ۸
۱۶. زمر (۳۹): ۳۶
۱. نور (۲۴): ۳۷
۲. النحو الوافی / ۳ / ۲۳۱ - و هر چند این عنوان در بحث مسند آورده شده اما می تواند در مبحث مسندالیه هم مورد بررسی قرار گیرد. زیرا مصدر میمی می تواند هم مبتدا و هم خبر باشد.
۳. البرهان / ۲ / ۴۲۷
۴. بقره (۲): ۴
۵. انبیاء (۲۱): ۲۱
۶. البرهان / ۲ / ۴۲۷
۷. البرهان / ۲ / ۴۲۹
۸. النحو الوافی / ۱ / ۳۰۴
۹. آل عمران (۳): ۶۶

۳- آوردن بدل؛ که هدف از آن ایضاح پس از ابهام است و مفید بیان تأکیدی می‌باشد؛ مفید بیان است زیرا وقتی کسی بگوید (رأیت زیداً أحمك)، درواقع بیان کرده که مرادش از زید، برادر اوست نه دیگری و اما مفید تأکید است زیرا در نیت تکرار عامل می‌باشد، زیرا وقتی کسی می‌گوید: (ضربت زیداً) می‌تواند مراد او دست، سر یا تمام بدن زید باشد. اما چون بگوید: «ید» آن ابهام را برطرف کرده است، پس بدل جاری مجرای تأکید است و شامل بدل مطابقه، بعض و اشتغال می‌گردد.

پس چون کسی بگوید (ضربت زیداً رأسه) در واقع رأس را دوبار تکرار کرده است.^۱ و مانند کلام خداوند: (ان للمتقين مغازا حدائق و اعنابا و کواعب اترابا و کاسا دهاقا)^۲ و لازم به تذکر است که تأکیدی بودن بدل مختص مسندالیه نمی‌باشد، بلکه در مسند و متعلقات آن نیز جاری می‌باشد، مانند کلام الهی: (اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم...)^۳.

۴- آوردن عطف بیان، که قائم مقام نعت و تأکید است،^۴ زیرا چون اسم اول آورده شود جز با اسم دوم شناخته نمی‌گردد و اگر دومی ذکر گردد جز با اولی شناخته نمی‌شود، لذا اسم دوم برای بیان اسم اول آورده می‌شود تا قائم مقام و جانشین نعت و تأکید گردد، مانند آیه شریفه: (انما اعظکم بواحدہ أن تقوموا لله مثنی و فرادی)^۵ و (من شجره مبارکه زیتونه).^۶

۵- آوردن صفت، مانند آیه شریفه: (و ما من دابه فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا أمم امثالکم)^۷ که زمخشری، «یطیر بجناحیه» را مفید تأکید می‌داند.^۸

و مانند آیه کریمه: (و قال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد)،^۹ که ابن مالک و دیگر نحویون آمدن (اثین و واحد) را نعت و برای مجرد تأکید می‌دانند.^{۱۰}

۱. البرهان / ۲ / ۴۶۷ - المطول / ۱۰۰

۲. نبأ (۷۸): ۳۴-۳۱

۳. فاتحه (۱): ۶-۷

۴. البرهان / ۲ / ۴۷۸ به نقل از ابو جعفر النحاس

۵. مائده (۵): ۹۷

۶. نور (۲۴): ۳۵

۷. انعام (۶): ۳۸

۸. البرهان / ۲ / ۴۴۴ - هرچند (فی الارض) نیز خود نوعی تأکید است

۹. نحل (۱۶): ۵۱

۱۰. البرهان / ۲ / ۴۴۷ و نیز المطول / ۹۲ - جواهر البلاغه / ۱۶۴ - النحو الوافی / ۳ / ۴۵۶ و ۴۳۹

و همان‌طور که مشاهده می‌گردد، آوردن صفت (و یا نعت) صرفاً مخصوص مسندالیه نمی‌باشد و در غیر آن نیز استعمال می‌گردد.

۶- آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر^۱ مانند کلام الهی (مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث يجعل رسالته)^۲ و مانند (... الم تعلم ان الله على كل شيء قدير. الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض...) ^۳ و مانند: (و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا)^۴ که معنای آن تقریر و تأکید بر اسم ظاهر می‌باشد.

۷- باب اشتغال، که اگر امری ابتدا مضمّر و پنهان باشد و آن گاه تفسیر گردد، فخیم‌تر و ارزشمندتر خواهد بود^۵ و این که یک اسم محفوف و پیچیده به دو فعل گردد و از طرفی مقدم هم شود، خود به‌طور وضوح تأکید را می‌رساند، مانند قول الهی: (و ان احد من المشركين استجارك فاجره)^۶ که به گفته صاحب البرهان، با جمله: (و ان استجارك من المشركين فاجره)^۷ بسیار متفاوت است و یا مانند: (اذا السماء انشقت)^۸.

و در غیر مسندالیه مانند آیات شریفه (فريقاً هدى و فريقاً حق عليهم الضلاله)^۹ (يدخل من يشاء في رحمة و الظالمين اعدلهم عذاباً اليماً)^{۱۰}.

۸- تأکید کردن ضمیر^{۱۱} مانند کلام الهی: (اسكن انت و زوجك الجنة)^{۱۲} و (اذهب انت و ربك)^۱ و (اما ان تلقى و اما ان نکون نحن الملقين)^۲ که در آیه آخر در واقع ساحران، ضمیری را که به خودشان برمی‌گردد تأکید می‌کنند.^۳



۱. البرهان / ۲ / ۴۲۵ - الکشاف / ۱ / ۱۲۷

۲. بقره (۲): ۳۸

۳. مانده (۵): ۲۴

۴. اعراف (۷): ۱۱۵

۵. البرهان / ۲ / ۴۲۶

۶. توبه (۹): ۶

۷. حجر (۱۵): ۳۰

۸. انشقاق (۸۴): ۱

۹. آل عمران (۳): ۲۰

۱۰. بقره (۲): ۱۷۳

۱۱. البرهان / ۲ / ۴۲۵ - الکشاف / ۱ / ۱۲۷

۱۲. بقره (۲): ۳۸

- ۹- آوردن تأکید لفظی و یا معنوی برای مسندالیه،^۴ مانند آیه کریمه: (فسجد الملائکه کلهم اجمعون)^۵ و مانند: (انت انت قلت هذا).
- ۱۰- محصور کردن مسندالیه، مانند آیات شریفه: (انما یخشی الله من عباده العلماء)^۶ (انما علیک البلاغ و علینا الحساب)،^۷ (انما حرم علیکم المیتة).^۸
- ۱۱- آوردن نکره در سیاق نفی که افاده شمول می‌کند و این خود نوعی تأکید ضمنی می‌باشد، مانند کلام حق: (لاتأخذنه سنه و لانوم)^۹ و (لا یخفی علی الله منهم شیء).^{۱۰}
- ۱۲- آوردن لاء نفی جنس بر سر مسندالیه که به جهت نفی کامل یک امر از کل افراد یک جنس، خود نوعی تأکید را می‌رساند، مانند سخن حق: (لا قوة الا بالله)،^{۱۱} (الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم).^{۱۲}
- ۱۳- نکره آوردن مسندالیه، که گاه متضمن تأکید عظمت و گاه تأکید تحقیر می‌باشد و در برخی مواقع تقلیل و یا تکثیر را می‌رساند، که آن نیز تأکید ضمنی را در بر دارد،^{۱۳} مانند آیه شریفه: (بلاء من ربکم عظیم)^{۱۴} که مراد بلایی عظیم است و مانند (و علی ابصارهم غشاوه)^{۱۵} که سکاکی در مفتاح آن را مفید تعظیم (که خود نوعی تأکید است) می‌داند.^{۱۶}



۱. مائده (۵): ۲۴
۲. اعراف (۷): ۱۱۵
۳. البرهان / ۲ / ۴۲۶
۴. شرح مختصر المعانی / ۸۸
۵. حجر (۱۵): ۳۰
۶. فاطر (۳۵): ۲۸
۷. آل عمران (۳): ۲۰
۸. بقره (۲): ۱۷۳
۹. بقره (۲): ۲۵۵
۱۰. غافر (۴۰): ۱۶
۱۱. کهف (۱۸): ۳۹
۱۲. بقره (۲): ۳۲
۱۳. جواهر البلاغه / ۱۴۲ و ۱۵۸
۱. بقره (۲): ۴۹
۲. بقره (۲): ۷
۳. شرح مختصر المعانی / ۸۴

و مثال برای تقلیل آیه شریفه (و رضوان من الله اکبر)^۱ و برای تکثیر مانند: (و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک)^۲ و مثالی برای تحقیر مانند قول شاعر:

(ولله منی جانب لا اضیعه و للهو منی و الخلاعه جانب) که جانب دوم مفید تحقیر است.^۳

۱۴- آوردن حروف زائد بر سر مسندالیه، از جمله آوردن «من» زاید پس از «ما» نافی که برای تأکید عموم^۴ می آید، مانند آیه شریفه: (و ما من الاله الا اله واحد)^۵. و مانند: (ما جاءنی من احد)، که اگر چنانچه «من» حذف شود، عمومیت به حال خود باقی می ماند، زیرا احد جز برای عمومیت نفی استعمال نمی شود.^۶

۱۵- آوردن «واو زائد» که به عقیده برخی از علماء از جمله زمخشری مفید تأکید است و ضابطه آن این است که بر سر جمله ای آورده شود که آن جمله صفت نکره است، مانند: (جاءنی رجل و معه ثوب آخر)^۷. و در غیر مسندالیه مانند آیه شریفه: (و یقولون سبعة و ثامنهم کلهم) که (ثامنهم کلهم)^۸ صفت (سبعة) می باشد. زمخشری در ذیل این آیه شریفه (و ما اهلکنا من قریه الا و لها کتاب معلوم)^۹ می فرماید: «واو برای تأکید پیوستگی صفت به موصوف آمده، و دلالت به موصوف آمده و دلالت بر این امر دارد که اتصاف موصوف به این صفت، امر ثابت و مستقری است.»^{۱۰}

۱۶- تکرار «الا» استثنائیه، که افاده تأکید می کند،^{۱۱} مانند (قام القوم الا زیدا و الا عمروا) که این تکرار در بدل و عطف صورت می گیرد و در غیر مسندالیه، مانند (ما مررت باحد الا زید الا اخیک) که «اخیک» بدل از «زید» می باشد و «الا» دوم

۴. توبه ۹: ۷۲

۵. فاطر (۳۵): ۴

۶. پاورقی شرح مختصر / ۸۴

۷. البرهان / ۴ / ۴۴۶

۸. مائده ۵: ۷۳

۹. البرهان / ۴ / ۴۴۶

۱۰. البرهان / ۴ / ۴۶۴

۱۱. کهف (۱۸): ۲۳

۱۲. حجر (۱۵): ۴

۱. البرهان / ۴ / ۴۶۴

۲. شرح ابن عقیل / ۱ / ۶۰۵

تأثیری در معنا جز تأکید ندارد^۱ و مانند: (احب ركوب السفن الا الشراعيه و الا الصغیره)، که الا دوم پس از واو عطف آمده و مفید تأکید است.^۲

۱۷- باب اختصاص، که غرض اصلی از آن تخصیص قصر است که خود نوعی تأکید شمرده می‌شود.^۳ مانند: (إني - الرحاله - اتعلم من الرحله مالا أتعلمه من الكتاب)، (نحن - ايها الجنود - حماة الاوطان). و در غیر مسندالیه مانند آیه شریفه: (رحمه الله و برکاته علیکم اهل البيت انه حمید مجید)^۴ و کلام خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (لكل شیء اساس و اساس الاسلام حُبنا اهل البيت).

منابع

القرآن الکریم

ابراهیم انیس، عبدالحلیم منتصر، عطیه الصوالحی، محمد خلف الله احمد، المعجم الوسیط، مطبعه ناصر خسرو، الطبعة الثانية

ابن عقیل، بهاء الدین عبدالله، شرح ابن عقیل، مطبعه ناصر خسرو، الطبعة العاشره

ابن فارس، ابوالحسین احمد، معجم مقائیس اللغة، دارالجليل، الطبعة الاولى

ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی.

ابن هشام الانصاری، جمال الدین، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، الطبعة الخامسة

التفتازانی، سعد الدین مسعود، المطول، طبع مکتبه الداوری بقم المقدسه، الطبعة الاولى

الخص، احمد، قصة الاعراب، الطبعة الرابعة

دشتی، محمد، نهج البلاغه، نشر ستاد اقامه نماز، چاپ اول، ۱۳۷۹.

الزركشى، بدر الدین محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم قرآن، دارالفکر، الطبعة الاولى.

زمخشري، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، طبع ادب الحوزه

عباس حسن، النحو الوافی، دارالمعارف بمصر، الطبعة الرابعة.

۳. شرح ابن عقیل / ۱ / ۶۰۵

۴. النحو الوافی / ۲ / ۳۱۳

۵. النحو الوافی / ۴ / ۱۱۶

۶. هود (۱۱): ۷۳

عبدالباقي، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، دار احياء التراث العربی
معین، محمد، شرح مختصر المعانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم
هاشمی بک، سید احمد، جواهر البلاغه، مطبعه الاعتماد بمصر، الطبعة العاشرة



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی